



مدیر مسئول: غلامرضا غفاری
دانشیار دانشگاه تهران



ghaffary@ut.ac.ir

سر دبیر: زهرا پارساپور
دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



parsapoor@ihcs.ac.ir

هیأت تحریریه

حسین ابراهیم آبادی
دانشیار پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی



ebrahimabadi@iscs.ac.ir

خسرو باقری نوع پرست
استاد دانشگاه تهران



khubagheri@ut.ac.ir

فریدون رحیم زاده
عضو هیئت علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



rf1343r@yahoo.com

سید حسین سراجزاده
دانشیار دانشگاه خوارزمی



serajsh@yahoo.com

وحید شالچی
دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی



shalchi@atu.ac.ir

سعیدرضا عاملی رنالی
استاد دانشگاه تهران



ssameli@ut.ac.ir

علی اصغر مصلح
استاد دانشگاه علامه طباطبائی



aamosleh@yahoo.com

نعمت‌الله موسی پور
دانشیار دانشگاه فرهنگیان



n_mosapour@yahoo.com

نسرین نورشاهی
استادیار موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی



nooran@irphe.ir



دوفصلنامه علمی تخصصی دفتر سیاست‌گذاری
و برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم،
تحقیقات و فناوری

سال سوم، شماره چهارم، بهار و تابستان ۱۳۹۸

صاحب امتیاز: معاونت فرهنگی و اجتماعی
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
مدیر مسئول: غلامرضا غفاری

سر دبیر: زهرا پارساپور

دبیر تحریریه: غلامرضا خسروی

ویراستار: داوود رفیعی

مترجم انگلیسی: مهسا شیخان و علی شریفی

طراح گرافیک: علیرضا دربانی

ناشر: دفتر سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی
فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم،
تحقیقات و فناوری

نشانی: تهران، شهرک قدس، بلوار خوردین،
هرمزان، ساختمان وزارت علوم، تحقیقات
و فناوری، طبقه ۱۲، دفتر سیاست‌گذاری و
برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی

تلفن: ۰۲۱-۸۲۲۳۳۲۱۲

نمبر: ۰۲۱-۸۲۲۳۳۲۳۳

وبگاه: farhangi.msrt.ir/fa

رایانامه: moavenat.farhangi@msrt.ir

یادآوری:

۱. رعایت اصول و ضوابط علمی در نگارش مطالب
ارسالی الزامی است؛

۲. مسئولیت مطالب و مباحث بر عهده پدیدآورندگان
محترم است و لزوماً بیانگر دیدگاه فصلنامه نیست؛

۳. سردبیری نشریه در پذیرش و ویرایش مطالب
ارسالی مختار است.



■ سخن سردبیر

زهرآ پارسیپور ۴

گفت و شنود

■ دانشگاه ایرانی؛ اقتضاهای امروز و افق‌های آینده

گفت‌وگو با مقصود فراستخواه، هادی خانیکی، نعمت‌الله فاضلی، غلامرضا غفاری، زهرآ پارسیپور و ...

به اهتمام غلامرضا خسروی ۶

گفتارها

۲۵ ماندگاری ارزش‌های بنیادین دانشگاه ■ غلامرضا ذاکر صالحی

۳۰ دانشگاه در سه دیدگاه ■ حسین مصباحیان

۳۴ رسالت دانشگاه: پرورش انسان توسعه‌یافته ■ شهلا کاظمی پور

۳۸ آیا نقد آموزش عالی ایران ممکن است؟ ■ نعمت‌الله فاضلی

۵۲ آموزش عالی ایران چقدر در بحران است؟ ■ مرتضی مردیها

۶۰ آیینیه دانشگاه ■ احمد نقیب‌زاده

۶۳ سه آفت علوم انسانی در ایران معاصر ■ سیدعلیرضا حسینی بهشتی

۶۹ کلیدگم‌شده اخلاق در نهاد دانشگاه ایران ■ صادق پیوسته

۷۶ زیست دوگانه دانشگاه؛ سرمایه علمی یا اداری؟ ■ آرش حیدری

۷۹ نقدی بر رویکرد تاریخ‌پژوهی آموزش عالی در ایران ■ صادق آبسالان

۸۶ در دفاع از دانشگاه ■ رضا منصوری

۸۹ دانشگاه کماکان دانشگاه است ■ نعمت‌الله موسی‌پور

۹۶ چرا باید از دانشگاه دفاع کنیم؟ ■ حسین ابراهیم‌آبادی

۹۹ زنان، تحصیلات دانشگاهی و جامعه ■ فاطمه جواهری

۱۰۲ دستاوردهای فرهنگی و اجتماعی دانشگاه از نگاه دختران دانشجو ■ خدیجه کشاورز

۱۱۰ چالش‌ها و چشم‌اندازها در آموزش عالی ایران ■ ناصر فکوهی

۱۱۴ ضرورت بازاندیشی در الگوی آموزش عالی ایران ■ جبار رحمانی

۱۲۰ یادگیری تجربی، سیاستی دانشگاهی برای ایجاد دانش پایدار و کاربردی ■ مه‌ری طیبی‌نیا

۱۲۶ تدریس خلاقانه در زمانه غیبت حاضر ■ امیرمحمد حاجی یوسفی

مصاحبه

۱۲۹ چه بودگی و چه بایدی دانشگاه در ایران؛ گفت و شنودی با بیژن عبدالکریمی

معرفی کتاب

■ مسئولیت اجتماعی دانشگاه ■ درک. کی. بوک و دیگران

زهرآ علی نوری ۱۳۷

■ مسئولیت اخلاقی دانشگاه ■ پاتریشیا ام. کینگ و دیگران ■ ترجمه آریا متین و ایمان بحیرایی

مهدی سلطانی ۱۴۱

■ فلسفه دانشگاه؛ تأملاتی درباره دانشگاه در ایران و جهان

رضا ماحوزی ۱۴۵

■ اجتماعات دانشجویی و دانشگاه ■ اسماعیل یزدان پور

افسانه بلوری ۱۴۸

■ شهروندی و آموزش عالی ■ جیمز آرتور و دیگران ■ ترجمه آریا متین و ایمان بحیرایی

زهرآ جعفری ۱۵۱



دانشگاه در سه دیدگاه

■ حسین مصباحیان

■ عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه تهران

■ mesbahian@gmail.com

«دانشگاه» به مثابه یک موضوع پژوهشی، متأسفانه آنچنان که باید، در خود دانشگاه موضوعیت پیدا نکرده است و پدیداری تا این حد چشمگیر، به چشم نیامده است و یا اگر آمده است، پیچیده و متناقض بودن مأموریت آن مورد غفلت قرار گرفته و از ضرورت تحلیل دقیق این نهاد و ایده فلسفی آن صرف نظر شده است. این در حالی است که وظیفه نقد و بررسی دانشگاه را معمولاً کسانی به عهده گرفته‌اند که در خارج از دانشگاه بوده‌اند؛ کسانی مانند روزنامه‌نگاران، روشنفکران، سیاستمداران و غیره. اما این نقادی از آنجا که غالباً از یک منظر بیرونی صورت گرفته است، در خود دانشگاه اعتبار چندانی پیدا نکرده و مورد توجه قرار نگرفته است و از این رو نتوانسته است نقشی در تغییر سمت‌گیری دانشگاه داشته باشد. آثار کم‌وبیش آکادمیکی هم که در باره نوشته شده است، غالباً بر این اساس نگاشته شده که گرچه دانشگاه نیازمند تغییراتی است، اما نیازی به اصلاح ساختاری و بنیادین آن نیست. این نوشته کوتاه اما متأثر از تاریخ بلند تأمل فلسفی بر ایده دانشگاه - از کانت تا دریدا - مبتنی بر این است که اولاً دانشگاه را باید در مقابل پرسش‌های بنیادین قرار داد، به نقد ماهوی آن پرداخت و از ضرورت شکل‌گیری دانشگاهی «ناگه آیند» سخن گفت؛ دانشگاهی که هرگز در گذشته سابقه نداشته است. ثانیاً بازاندیشی در باره ماهیت دانشگاه و فرضیات اصلی آن را باید به عالمان علوم انسانی و اجتماعی سپرد. مسأله دانشگاه را باید دانشگاهیان بویژه مورخان، جامعه‌شناسان و

فلسفه‌پژوهان دانشگاه، در درون دانشگاه مورد تحلیل و تفسیر قرار دهند. به عبارت دیگر، نقد ریشه‌ای دانشگاه شرایط امکانی دارد که یکی از مهمترین آنها خانه کردن در دانشگاه و مجال صحبت دادن به آن است.

امروزه در مورد دانشگاه سه دیدگاه عمده وجود دارد. نخست دیدگاه کسانی که خود را متعهد به پیگیری سنت‌های گذشته دانشگاه بر پایه پژوهش‌های بنیادین و دغدغه جستجوی حقیقت می‌دانند. این گروه، سنت‌گرایان نامیده شده‌اند. سنت‌گرایان دانشگاه برلین را الگو قرار می‌دهند. همبولت - بنیانگذار این دانشگاه و این سنت دانشگاهی - معتقد بود که دانشگاه همزمان باید با دو خطر مواجه شود و در مقابل آن قرار گیرد. نخستین خطر اینکه دانشگاه محل انتقال دانش - دانشی که از گذشته به ارث رسیده است - باشد و خطر دوم اینکه دانشگاه باید به صاحبان سیاست و حرف سود برساند. از نظر همبولت، دانشگاه به مثابه محلی برای جستجوی حقیقت، باید با هر دو خطر مذکور - خطرهایی که دانشگاه را معنایی غیر دانشگاهی می‌بخشد - مواجه شود و زمینه‌ساز ظهور نهادی جدید از دانشگاه شود. اما جستجوی حقیقت از نظر همبولت استلزاماتی داشت که مهمترین آنها دو ارزش بزرگ و بنیادین «آزادی» و «تنهایی» بود؛ مفاهیمی که ذاتاً ریشه در اندیشه نئو-اومانستی اوایل عصر مدرن داشت. کسی از نظر همبولت می‌توانست در پی جستجوی حقیقت باشد که در شرایطی کاملاً آزاد، بی‌تشویش و فارغ از هر نوع نگرانی، بتواند به تحقیق بپردازد. شرایطی که علاوه بر آن، نیازمند تنهایی نیز هست. بنابراین این دانشگاه و سنت دانشگاهی را می‌توان مسامحتاً محلی برای پژوهش‌های بنیادین دانست. برای مثال، گادامر تأکید می‌کند که ایده همبولتی دانشگاه به معنای «گذار از تعلیم به پژوهش است»؛ یا به تعبیر همبولت، «گذار به علمی است که هنوز کاملاً کشف نشده است». گادامر توضیح می‌دهد که وقتی همبولت دانشگاه را بر پایه ایده بیلدونگ (پرورش شهروند آلمانی) تأسیس کرد، این واژه را در پیوند با «فاصله گرفتن از هر چیز سودمند و کارا» تعریف کرد. به عبارت دیگر، دانشگاه همبولتی هم قرار بود ایده‌ای از کل واقعیت به دست دهد و هم شرایط امکان فرا روی از واقعیت را نشان دهد. ولی امروزه پیگیری دیدگاه سنت‌گرایانه هم ناممکن است و هم با مسائل امروز جهان بیگانه و بی‌ارتباط. ناممکن است چون حقیقت به تبع جهان و آنچه در آن است، به کلی تجزیه شده است و پرتوافکنی بر هر جزئی از این جهان متکثر به عهده معرفتی سپرده شده است، بنابراین دستیابی به حقیقت، آنگونه که در گذشته فهم می‌شده است، ناممکن‌تر از گذشته شده است. بی‌ارتباط است چون پسااقتصادگرایی تاریخ تمدن غربی را که بیش یا کم، تمام جهان را تحت تأثیر قرار داده است، مسائلی را پیش روی بشر نهاده که دانشگاه هرگز در گذشته با آن مواجه نبوده است.

دیدگاه دوم را کسانی نمایندگی می‌کنند که معتقدند چه خوب و چه بد، دانشگاه باید خود را در خدمت منافع دولت - ملت، اقتصاد جهانی و حتی منافع فرد قرار دهد. آنها در اصطلاح، ترقی‌خواهان نامیده شده‌اند. ترقی - خواهان دانشگاه هاله و فینکس را الگو قرار می‌دهند. دانشگاه هاله که قبل از دانشگاه برلین تأسیس شده بود، منافع دولت - ملت را در دستور کار خویش قرار داده بود و هدف دانشگاه فینکس که در ۱۹۷۶ میلادی تأسیس شد و آخرین مدل دانشگاهی از نوع به اصطلاح ترقی‌خواهان آن محسوب می‌شود، نه یاری رساندن به ملت و نه جست‌وجوی حقیقت، که سرویس دادن به افراد و به اقتصاد جهانی است. دانشگاه فینکس روشن‌ترین مثال عینی چنین ایده‌ای از دانشگاه است؛ ایده‌ای که خود حاصل تحولات جهان از جنگ جهانی دوم بدین سو است. این دانشگاه به تأمین بیشترین منافع برای سرمایه‌گذاران خود متعهد است. دانشگاه فینکس وظیفه اصلی خود را آموزش مهارت‌ها و معارف مفید به «مشتریان» خود می‌داند، بدانگونه که بیشترین سوددهی را برای سهامدارانش در برداشته باشد. منظور از مشتریان در اینجا همان دانشجویان هستند. در دانشگاه فینکس برنامه‌های آموزشی



دانشگاه را باید در مقابل پرسش‌های بنیادین قرار داد، به نقد ماهوی آن پرداخت و از ضرورت شکل‌گیری دانشگاهی «ناگه آیند» سخن گفت. بازاندیشی در باره ماهیت دانشگاه و فرضیات اصلی آن را باید به عالمان علوم انسانی و اجتماعی سپرد. مسأله دانشگاه را باید دانشگاهیان بویژه موزخان، جامعه‌شناسان و فلسفه‌پژوهان دانشگاه، در درون دانشگاه مورد تحلیل و تفسیر قرار دهند. نقد ریشه‌ای دانشگاه شرایط امکانی دارد که یکی از مهمترین آنها خانه کردن در دانشگاه و مجال صحبت دادن به آن است.

به نحوی طراحی شده است که نه تنها نیازهای تخصصی دانشجویان را برآورده سازند، بلکه همچنین نیازهای مصرف‌کننده‌های بعدی این آموزش، یعنی سازمان‌هایی که این دانشجویان را به خدمت خواهند گرفت، مورد توجه قرار دهد. این دانشگاه با شعار «هیچ چیز جز معرفت کاربردی»، تأکید می‌کند که نه عشق به پول و نه اشتیاق برای معارف کاربردی، هیچکدام گناه نیست. برای برجسته‌سازی تمایز بنیادی‌ای که بین کالج‌های علوم انسانی قرن نوزدهم و دانشگاه امروزی فینکس وجود دارد، فقط کافی است این عبارات را از کاتالوگ کالج هندریکس (Hendrix) به یاد آوریم که «تعلیم و تربیتی که فرهنگ را مورد غفلت قرار دهد، ذهن دانشجویان را در بین اصطلاحات و جداول تکنیکی - فقط بخاطر اینکه ممکن است در شغل و حرفه به کار آید - مدفون سازد، نه سودمند است و نه عملی، بلکه به غایی‌ترین شکل آن مضر است.» تلقی کارکردگرایانه، سودباورانه و به اصطلاح ترقی خواهانه از دانشگاه نیز نه ممکن است و نه مطلوب. ممکن نیست چون اولاً جهت ترقی تنگ نظرانه و ماتریالیستی است و ثانیاً منبع ترقی زمین است و امکانات زمین محدود. به همین دلیل است که گفته‌اند نهایت ترقی خواهی بن بست است و اینکه ترقی خواهی از پیشرفت‌هایش شکست می‌خورد. مطلوب نیست چون در نهایت به نابودی معرفت و به نقض غرض دانشگاه می‌انجامد. علاوه بر این، همانطور که گادامر بحث می‌کند، دانشگاه با شروع قرن بیست به مدرک‌گرایی صرف تنزل یافت و «یک بیگانه-سازی سه‌گانه» را سبب شد. اولی که به رابطه استاد و شاگرد مربوط می‌شود، عبارت است از عدم دسترسی دانشجو به استاد به دلیل تعداد زیاد دانشجویان. جبران تعداد کم استادان با استفاده از دستیار نمی‌تواند راه حلی برای این کمبود در نظر گرفته شود. دومین بیگانه‌سازی «بیگانه‌سازی علوم از یکدیگر» است؛ به این معنا که دیپارتمان‌سازی و جداسازی منجر به تجزیه دانشگاه و به تبع آن، تجزیه علوم شده است و در روند متداول روزانه آموزش، بسیار کم از یکدیگر مطلعند. سومین بیگانه‌سازی که گادامر آن را جدی‌ترین معضل می‌داند، همان «زیستن در ایده‌ها» است که برای دانشجویان امروزی فوق‌العاده دشوار شده است.

دیدگاه اول را اگر بتوان «دانشگاه به مثابه محلی برای پژوهش‌های بنیادین» و دیدگاه دوم را اگر بتوان «دانشگاه به مثابه محلی برای پژوهش‌های کاربردی» دانست، دیدگاه سوم را می‌توان با تاسی به گادامر - کسی که شاخصه جذابیت ماندگار افکار او «جستجوی حالت تعادل و توازن بین گذشته و حال، قدیم و جدید، فهم تاریخی - فرهنگی و فهم علمی» دانسته شده است - در این نکته تلخیص کرد که «هیچ پژوهشی جز پژوهش بنیادین وجود ندارد.» به عبارت دیگر، صنعت از طریق حمایت از دانشگاه (در کنار منافع اقتصادی) تفاوت بین دو نوع پژوهش را به دانشگاه تحمیل کرده است: پژوهش بنیادین و پژوهش کاربردی. این در حالی است که از نظر گادامر تفاوتی بین این دو نوع پژوهش وجود ندارد زیرا «آزادی اراده معطوف به دانستن دقیقاً عبارت است از پیگیری همه شک‌ها و خودسنجی‌های ممکن خود شخص تا انتها.» ما باید «به ستیزی دائمی بیندیشیم که بین وظیفه تعلیمی - تربیتی دانشگاه و سودمندی عملی که جامعه و دولت از آن انتظار دارند، وجود دارد.»

در اینجا با یک مسأله بنیادی مواجهیم و آن استقلال جهان آکادمیک است. گادامر از قول افلاطون نقل می‌کند که «شهری را که در آن، ایده شهر کاملاً از دست رفته و دیگر اصلاً قابل تشخیص نباشد، نمی‌توان حتی تصور کرد.» و چون چنین است، دانشگاهی را که در آن ایده دانشگاه کاملاً از دست رفته باشد، نمی‌توان اصولاً دانشگاه خواند. پس دانشگاهیان وظیفه دارند که تعریف جدیدی از استقلال و آزادی آکادمیک در جهان مدرن صنعتی به دست دهند. گادامر این وظیفه را بی‌اندازه دشوار می‌داند زیرا «جامعه به ما می‌آموزد که اشکال سایه‌گون و گذرا بر روی دیوار غار را دوست داشته باشیم.» دولت متوهم است که «از پیش حقیقت را می‌داند و نظام اقتصادی هم همه چیز را از منظر شکوفایی و عملکردش می‌بیند.» نتیجه‌ای که گادامر



گادامر از قول افلاطون نقل می‌کند که «شهری را که در آن، ایده شهر کاملاً از دست رفته و دیگر اصلاً قابل تشخیص نباشد، نمی‌توان حتی تصور کرد.» و چون چنین است، دانشگاهی را که در آن ایده دانشگاه کاملاً از دست رفته باشد، نمی‌توان اصولاً دانشگاه خواند. پس دانشگاهیان وظیفه دارند که تعریف جدیدی از استقلال و آزادی آکادمیک در جهان مدرن صنعتی به دست دهند.

از طریق شناسایی موانع موجود بر سر تعریف نوینی از دانشگاه می‌گیرد، سخت آموزنده است: «ما نباید متوهم باشیم. سیستم‌های آموزاندن و آموختن بروکراتیک بر اوضاع تسلط دارند، اما با این حال، وظیفه هرکسی است که فضای آزاد خویش را پیدا کند... در پژوهش، این کار به معنای یافتن پرسش است؛ پرسش اصیل.» - بنابراین دیدگاه سوم را می‌توان دیدگاه کسانی دانست که مختصات شرایط پسامدرن را دریافته‌اند؛ شرایطی که در آن، دانش ناممکن دانسته شده است (پایان سنت‌گرایی)؛ و خشم زمین نیز خود را به‌تمامی نشان داده است (در آستانه پایان ترقی خواهی). در دیدگاه سوم قرار بر این است که هم‌اکنون دو دیدگاه پیشین استفاده شود و هم از موانع آنها حذر شود. اما این دیدگاه هنوز صورت‌بندی استوار خود را پیدا نکرده است و می‌توان آن را «راهی در راه» دانست؛ راهی که می‌توان آن را با کمک گرفتن از شعری از شاعر بریتانیایی قرن هجدهم - متیو آرنولد - در قالب ضرورت خروج از سرگردانی میان دو دنیا صورت‌بندی کرد: دنیایی یکی مرده و دیگری ناتوان از زاده شدن.

جهت‌های اصلی این راه اخیر را می‌توان در «ضرورت اعتراف به ایده‌آلیستی بودن ایده سنتی دانشگاه»، «مخرب بودن و بی‌پایه بودن ایده ترقی‌خواهانه دانشگاه» و در پی این دو، «ضرورت برقراری نسبتی آزاد بین پژوهش‌های بنیادین و پژوهش‌های کاربردی» جستجو کرد. در سطح جهانی دانشگاه از خوان‌های مختلف عبور کرده است و اینک به ساخت‌گشایی خود از طریق شرح وضع موجود دانشگاه در قالب کلماتی محکم نظیر «دانشگاه در وضعیت اضمحلال کامل» و طرح وضع مطلوب آن در قالب عناصر و مؤلفه‌های «دانشگاه بدون شرط» می‌اندیشد، ولی در ایران، پرسش دانشگاه هنوز طرح نشده است.

دانشگاه در جهان اگر ویژگی‌هایی نظیر «تحقیق آزادانه پیرامون حقیقت»، «اتحاد سه عامل تحقیق و تدریس و فضای فرهنگی آزاد و خلاق» و «استقلال از دولت یا دانشگاه به‌مثابه دولتی در درون دولت» را بر قامت بلند خود تنگ می‌بیند و در جستجوی نامشروط کردن و نامتعین ساختن خود است، در ایران دانشگاه در وضعیتی از احساس ناامنی که چه بسا از خود ناامنی هولناک‌تر است، قرار گرفته است. موقعیت دانشگاه در ایران موقعیت متزلزلی است و اگر قرار باشد حرکتی به سمت شکل‌گیری ایده معاصر از دانشگاه صورت گیرد، هیچ چاره‌ای وجود ندارد مگر اینکه چستی دانشگاه مورد بازبینی و تأمل جدی قرار گیرد و این میسر نیست مگر اینکه توانایی و جسارت فکری کسانی که نسبت به این موقعیت متزلزل احساس مسئولیت می‌کنند، به کار افتد و وضع موجود دانشگاه به نفع موقعیت «در راه» آن حرکت داده شود. دانشگاه باید با مسائل عصر در دو سطح ملی و بین‌المللی پیوند یابد و از این طریق، هم در نقد و افشای هر موقعیتی، و در اینجا موقعیت دانشگاه در ایران، صراحتی تام داشته باشد و هم امکان وقوع امر پیش‌بینی نشده را تأیید کند و به آن متعهد باشد.



دانشگاه در جهان اگر ویژگی‌هایی نظیر «تحقیق آزادانه پیرامون حقیقت»، «اتحاد سه عامل تحقیق و تدریس و فضای فرهنگی آزاد و خلاق» و «استقلال از دولت یا دانشگاه به‌مثابه دولتی در درون دولت» را بر قامت بلند خود تنگ می‌بیند و در جستجوی نامشروط کردن و نامتعین ساختن خود است، در ایران دانشگاه در وضعیتی از احساس ناامنی که چه بسا از خود ناامنی هولناک‌تر است، قرار گرفته است. موقعیت دانشگاه در ایران موقعیت متزلزلی است و اگر قرار باشد حرکتی به سمت شکل‌گیری ایده معاصر از دانشگاه صورت گیرد، هیچ چاره‌ای وجود ندارد مگر اینکه چستی دانشگاه مورد بازبینی و تأمل جدی قرار گیرد و این میسر نیست مگر اینکه توانایی و جسارت فکری کسانی که نسبت به این موقعیت متزلزل احساس مسئولیت می‌کنند

University in Three Perspectives



Hossein Mesbahian

Faculty Member of Philosophy, University of Tehran

mesbahian@gmail.com

With reference to the history of university in Western civilization and the thoughts of German philosopher Hans-Georg Gadamer concerning the definition of University, this paper briefly examines the problem concerning university as an institution and as an idea. To do this, I argue that the history of the university intimately follows the history of Western culture. After the collapse of the Western Roman Empire it was the Christian church that held Western culture in unity. The University of Paris was the medieval university par excellence. In 1694, a new type of university came into existence that separated from the ways of the past. Established in Prussia approximately five centuries after the University of Paris, the University of Halle departed from the Parisian idea that higher education must be comprehended inside the framework of the Christian faith and introduced the idea of the university as a secular institution existing to assist the secular state. This idea is the essential element of the modern university. Both the universities of Paris and Halle emphasize that aspect

of the university that has represented the interests of the wider society. In contrast, the University of Berlin was founded in order that a few academically capable individuals could pursue knowledge. The current age of globalization, formed around the idea of economism, necessitates a new type of university. Its exemplar is the University of Phoenix, founded in 1976 as a business-related university compelled by law to make the most financial gain for its financiers. The idea forming the foundation of this university is that the most significant purpose of higher education is to teach functional skills and knowledge to its 'customers'—the word it prefers to 'students'. Gadamer challenges the common connotation of university as an exclusively institutional term. He argues that university as an idea has a boundless, unrestricted and unconditional implication. This paper, in its conclusion, suggests further directions to explore towards expanding the constructive conceptualizing of university, based on the 'inclusion of the Other'.